

بررسی برخی عناصر داستانی در داستان ضحاک

(پی‌رنگ، شخصیت و شخصیت‌پردازی، زاویه دید، صحنه و صحنه‌پردازی)

فرزانه معینی*

چکیده

فردوسی، بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ایران، و شاهنامه ارزشمندترین اثر حماسی در ادب فارسی است. این کاخ بلند نظم فارسی را از چشم‌اندازهای گوناگون می‌توان نگریست.

«داستان‌ها» در شاهنامه، نقشی مهم و سازنده دارد و از زاویه‌های مختلف قابل تحلیل و بررسی است. نگریستن به آثار ادبی گذشته، از زاویه موضوعات، نظریه‌ها و نقد ادبی معاصر، راهی است برای کم‌کردن فاصله با چنین آثاری که شاید رو به فراموشی گذاشته‌است تا ارزش و راز ماندگاری آنها بیش‌ازپیش آشکار و گامی برای برقراری پیوند ادبیات معاصر و سنتی برداشته شود. مبحث «عناصر داستان» یکی از این موضوعات است.

در این مقاله، ضمن تعریف داستان، طرح (پی‌رنگ)، شخصیت، زاویه دید و صحنه، هریک از این مفاهیم در «داستان ضحاک» بررسی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: عناصر داستان، شاهنامه، داستان ضحاک.



* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

یکی از اولین داستان‌های اساطیری شاهنامه، «داستان ضحاک» است. ضحاک، پسر ناپاک شاه عربستان، به وسوسه و همراهی ابلیس، پدر را کشته و بر تخت شاهی می‌نشیند. ابلیس به هیئت جوانی آراسته، خوالیگر خورش‌خانه ضحاک می‌شود و در اثر بوسه او دو مار سیاه بر کتف ضحاک می‌روید، که تنها با مغز سر آدمیان، تغذیه می‌شوند. در همین زمان، ایرانیان که از کژی و نابخردی جمشید به ستوه آمده‌اند، به ضحاک روی آورده و جمشید را از ایران می‌گریزانند.

دوره هزار ساله پادشاهی ضحاک آغاز می‌شود. چهل سال از روزگار ضحاک باقی مانده بود که خواب وحشتناکی دید. موبدان در تعبیر خواب ضحاک، خبر از به دنیا آمدن کسی به نام فریدون دادند که سر و بخت ضحاک را به خاک خواهد آورد. بهانه او در این کار، کشته شدن پدرش به دست ضحاک است. فریدون به دنیا می‌آید و مدتی بعد پدرش (آبتین) به دست ضحاک کشته می‌شود. فریدون با همراهی مردمی که «از درد ضحاک پر خون بدند» به نبرد با ضحاک می‌شتابد. در این زمان، ضحاک برای خنثی کردن فال اخترشناسان که نابودی او را به دست فریدون پیش‌بینی کرده‌اند، به هندوستان رفته‌است. فریدون بر تخت او می‌نشیند. «کندرو» ضحاک را از حضور فریدون باخبر می‌کند. نتیجه نبرد سنگینی که بین ضحاک و فریدون درمی‌گیرد، پیروزی فریدون و آغاز دوره پادشاهی اوست.

«داستان ضحاک» تاکنون در نوشته‌های گوناگون از زاویه‌های مختلف بررسی و واکاوی شده‌است. در این میان، تحلیل‌های اسطوره‌شناختی این داستان، سهم بیشتری دارد و به ابعاد داستانی آن کمتر توجه شده‌است. برای نمونه، دکتر علی تسلیمی در مقاله «نگاهی اسطوره‌شناسی به داستان ضحاک»، به بررسی جنبه‌های اسطوره‌ای این داستان پرداخته‌است و دکتر محمدرضا امینی در مقاله‌ای، با عنوان «تحلیل اسطوره



قهرمان در داستان ضحاک و فریدون براساس نظریه یونگ، کوشیده‌است تا این اسطوره و قهرمانان آن را برحسب چهارچوب‌های نقد اسطوره‌ای مبتنی بر عقاید یونگ و پیروانش تحلیل کند.^۱

در کتاب *از رنگ گل تا رنج خار* - شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه - نوشته قدمعلی سرامی نیز به این داستان، برای پرداختن به بعضی از ویژگی‌های داستان‌پردازی شاهنامه، استناد گردیده و به بن‌مایه‌های اساطیری آن توجه شده‌است.^۲ از این رو پرداختن به ابعاد و عناصر داستانی در این داستان شاهنامه ضروری و سودمند است.

داستان چیست؟

در فرهنگ اصطلاحات ادبی جهان، تألیف جوزف شیپلی، داستان چنین تعریف شده‌است:

داستان، اصطلاح عامی است برای روایت یا شرح و روایت حوادث. در ادبیات داستانی عموماً داستان، دربرگیرنده نمایش تلاش و کشمکش است میان دو نیروی متضاد و یک هدف.

اگر این دو نیرو در شخصی واحد تجسم نیافته‌باشد، در داستان قهرمان (رهبر نیروی خوبی) و شخصیت شریر (رهبر نیروی شیطانی) داریم. داستان توالی حوادث واقعی، تاریخی یا ساختگی است.^۳

براساس این تعریف، داستان ضحاک شرح و روایت زندگی ضحاک است از هنگامی که به تحریک و وسوسه شیطان به کشتن پدر (شاه عربستان) راضی می‌شود تا هنگامی که به دست فریدون به بند کشیده می‌شود. در این میان از وقایع دیگری هم سخن به میان آمده‌است که زنجیروار به هم پیوسته است.

نگاهی به وقایع مطرح‌شده در این داستان نشان می‌دهد که ترتیب و توالی منطقی حوادث به‌خوبی رعایت شده‌است. به‌طور کلی، نه‌تنها در این داستان که در



داستان‌های دیگر شاهنامه نیز کمتر با عمل یا حادثه‌ای روبه‌رو می‌شویم که زمینه‌علی و انگیزه‌های آن به‌خوبی پرورش نیافته‌باشد. درحالی‌که در داستان‌های قدیم به موارد فراوانی برمی‌خوریم که حادثه یا تحولات ناگهانی شخصیتی بدون پرداختن به زمینه‌ها و عواملی که بروز آن را توجیه کند، اتفاق می‌افتد. برای نمونه اگر فردوسی در بیان اینکه ایرانیان دل از مهر جمشید پرداخته و به ضحاک روی آورده بودند تنها به چند بیت بسنده کرده، به‌این‌دلیل است که قبلاً از رفتار و منشی که جمشید پیش گرفته‌بود، سخن گفته و خواننده را از خودبینی و غروری که دامن‌گیر جمشید شده بود، آگاه کرده‌است. بیدادگری جمشید در نیمه‌دوم پادشاهی، حمله ضحاک تازی را در پی دارد، یا مثلاً دلایل سفر ضحاک از زبان ارنواز و شهرناز بیان می‌شود تا نبودن ضحاک در کاخ توجیه شود. به‌عبارت‌دیگر، خواننده داستان‌های شاهنامه به‌ندرت با وقایع و حوادثی که بی‌دلیل و سبب بنماید روبه‌رو می‌شود؛ حتی گاه با آنچه بنا است در ادامه داستان رخ دهد به‌طور مختصر و در قالب مقدمات داستان‌ها، پیش‌بینی موبدان و منجمان یا خواب‌ها و تعبیرشان آشنا می‌شود.

داستان ضحاک، داستان نبرد نیکی و بدی، عدالت و ستم، زشتی و زیبایی است. ضحاک به‌عنوان مظهر شرارت و ناپاکی به‌یاری و همراهی ابلیس به‌شاهی می‌رسد و بدیهی است پادشاهی‌ای که با وسوسه ابلیس و کشتن پدر آغاز شود، جز بر طریق ستم و خودکامگی نخواهد بود. وجود چنین شخصیتی در داستان، زمینه‌ساز حضور مبارز و قهرمانی می‌شود که درمقابل بدی‌ها و زشتی‌ها قیام کند تا عدل و راستی را حاکم کند. از همین‌رو فریدون به خون‌خواهی پدر و نابودی ضحاک برمی‌خیزد. بنابراین طبق تعریف داستان که درآغاز آوردیم فریدون، قهرمان (رهبر نیروی خوبی) و ضحاک، شخصیت شریر (رهبر نیروی شیطانی) است.

بررسی برخی عناصر داستان ضحاک

داستان و ادبیات داستانی در دوران معاصر، رنگ‌وبوی دیگری دارد؛ اما همه داستان‌ها در هر روزگار و جامعه‌ای که خلق شود، عناصر سازنده‌ای دارد که معمولاً مشترک است؛ اگرچه تفاوت‌هایی در شیوه پردازش این عناصر و ویژگی‌هایشان در داستان‌های معاصر و سنتی می‌یابیم.

از برجسته‌ترین عناصر سازنده یک اثر داستانی می‌توان به طرح (پی‌رنگ)، شخصیت، زاویه دید و صحنه اشاره کرد.

«در داستان‌های قدیم، طرح (پی‌رنگ) ضعیف است و رابطه علی و معلولی بین اجزا و حوادث، وجود ندارد. شخصیت‌ها کاملاً مثبت یا کاملاً منفی، اهورایی تمام یا اهریمنی تمام‌اند و زاویه دید یک‌نواخت است.»^۴

در ادامه، پس از تعریف کوتاه هر یک از این عناصر، به بررسی هر کدام در «داستان ضحاک» پرداخته و نشان خواهیم داد که برخی ویژگی‌های گفته‌شده درباره داستان‌های قدیم در این داستان شاهنامه، متفاوت است.

طرح (پی‌رنگ)

طرح یا پی‌رنگ (الگوی حوادث داستان) وابستگی موجود میان حوادث را به‌طور عقلانی تنظیم می‌کند؛ از این رو فقط ترتیب و توالی نیست بلکه مجموعه سازمان‌یافته وقایع است که با رابطه علت و معلولی بهم پیوند خورده و با الگو و نقشه‌ای مرتب شده است. در هر اثر، رشته حوادث را شخصیت‌ها به وجود می‌آورند و از این نظر، پی‌رنگ و شخصیت باهم آمیختگی و نزدیکی دارند و یکی بر دیگری تأثیر می‌گذارد.^۵ همان‌طور که دیدیم داستان ضحاک شرح روی‌دادهایی است که از پدرکشی و پادشاهی ضحاک آغاز شده و با چیرگی فریدون بر او پایان می‌یابد و در این میان وقایع دیگر مانند حلقه‌های زنجیر، این ابتدا و انتها را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد.



ترتیب این وقایع به‌گونه‌ای است که هریک سبب و علت واقعۀ بعدی است. به‌طوریکه در این داستان - مانند داستان‌های دیگر شاهنامه - خواننده، علت هر واقعه را قبل از وقوع آن دریافته و کمتر به سردرگمی و حیرت دچار می‌شود. به بیان دیگر هر حادثه و اتفاق، علاوه‌بر آنکه نتیجه واقعه پیشین است خود، زمینه‌ساز و موجب روی‌دادی دیگر است:

ضحاک سوگند خورده‌است که مطیع ابلیس باشد، از همین رو وقتی در پذیرفتن پیشنهاد او برای کشتن پدرش مردّد می‌شود، ابلیس به او یادآوری می‌کند که اگر از سوگند و پیمان من سر بتابی:

بماند به گردنت سوگند و بند شوی خوار و مانند پدرت ارجمند
(۱۰۱ / ۴۵)^۶

اگر فرزندی به‌راحتی به کشتن پدر راضی شود، عجیب به‌نظر می‌رسد، اما ضحاک چون سوگند یاد کرده و پیمان بسته‌است که هرچه ابلیس گوید بشنود، ناگزیر است به عهد و پیمانش وفادار باشد. ابلیس هم که فرمان‌برداری و موافقت ضحاک را با خویش استوار می‌بیند، بار دوم به هیئت «جوانی سخن‌گوی و بینادل و رای‌زن» از ضحاک می‌خواهد که خوالیگر خورش‌خانه پادشاه باشد، سپس:

به خونش بپرورد برسان شیر بدان تا کند پادشا را دلیر
سخن هرچه گویدش فرمان کند به فرمان او دل گروگان کند
(۱۳۲ - ۳ / ۴۷)

ضحاک نیز که خوش‌خدمتی‌های او را می‌بیند:

بدو گفت بنگر که از آرزوی چه خواهی بگو با من ای نیک‌خوی
(۱۴۵ / ۴۷)

حاجت ابلیس نیز این است:

که فرمان دهد تا سر کتف اوی
ببوسم بدو برنهم چشم و روی
(۱۴۹/۴۸)

نتیجه این بوسه، روییدن دو مار سیاه بر کتف ضحاک است که پزشکان فرزانه نمی‌توانند چاره‌ای برای آن بیابند. این بار ابلیس به‌عنوان پزشک نزد ضحاک آمده و از او می‌خواهد که مارها را باقی بگذارد و به‌جز مغز مردم به آنها خورش ندهد. در ادامه، راز این درد و مداوا نیز بیان می‌شود:

نگر تا که ابلیس از این گفت‌وگوی
چه کرد و چه خواست اندرین جست‌وجوی
مگر تا یکی چاره سازد نهان
که پردخته گردد ز مردم جهان
(۱۶۳-۴/۴۸)

ضحاک برای تهیه غذای مارها، هر روز دست به آدم‌کشی می‌زند. آبتین (پدر فریدون) نیز از قربانیان ضحاک است، از همین رو انگیزه قیام فریدون علیه ضحاک مشخص می‌شود.

اهمیت پیوستگی علی- معلولی روی دادها در هر داستان، تا آنجا است که هرگونه ضعف و نقصی در آن می‌تواند داستان را به مجموعه‌ای از حوادث و دگرگونی‌ها تبدیل کند، که در هر جا و هر حالی ممکن است رخ دهد؛^۷ یعنی مجموعه‌ای از روی دادها و حوادث تنها هنگامی می‌تواند سازنده طرح یک داستان باشد که به- وسیله علت و معلول به یک‌دیگر وابسته و پیوسته شود و این اهمیت، هرگز از نگاه باریک‌بین فردوسی پنهان نمانده است. تا آن‌جا که به جرئت می‌توان گفت یکی از تفاوت‌های مهم داستان‌های شاهنامه با دیگر داستان‌های قدیم در این است که فردوسی زمینه‌های علی و انگیزه‌های تغییر و تحولات را به‌خوبی و به‌هنگام،



پرداخته‌است تا هیچ روی داد و تحولی بی‌سبب و انگیزه نباشد و خواننده در مسیر داستان با مانع «چرا؟» برخورد نکرده و متوقف نشود.

در این میان نقش «شخصیت» را نیز نباید نادیده گرفت. همان‌طور که در تعریف پی‌رنگ آمد، در هر اثر، رشته‌ی حوادث را شخصیت‌ها به وجود می‌آورند و از این نظر پی‌رنگ و شخصیت باهم آمیختگی و نزدیکی دارند و یکی بر دیگری تأثیر می‌گذارد. از همین رو در ادامه، پس از تعریف شخصیت و شخصیت‌پردازی، به معرفی و بررسی تعدادی از شخصیت‌ها در داستان ضحاک می‌پردازیم.

شخصیت و شخصیت‌پردازی

اشخاص ساخته‌شده‌ای (مخلوقی) را که در داستان و نمایش‌نامه و ... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند. شخصیت فردی است که کیفیت اخلاقی و روانی او، در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته‌باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزه‌ی داستان تقریباً مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند، شخصیت‌پردازی می‌گویند. اگر جهان داستان، کاملاً خیالی و وهمی باشد، نویسنده باید طوری آن را تصویر کند که خوانندگان، در حوزه‌ی داستان، وقایع و شخصیت‌ها را باورکردنی ببینند و آنها را بپذیرند. بنابراین شخصیت‌های داستان باید در دنیای مخلوق داستان و در متن حوادث مورد توجه قرار گیرند نه بیرون از آن.

شخصیت‌پردازی به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم صورت می‌گیرد. در روش اول، نویسنده به ارائه صریح شخصیت‌ها با یاری گرفتن از شرح و توضیح مستقیم می‌پردازد. به عبارت دیگر، نویسنده با شرح و تحلیل اعمال و افکار شخصیت‌ها، آدم‌های داستانش را به خواننده معرفی می‌کند، یا از زاویه دید فردی در داستان، خصوصیت‌ها و خصلت‌های فرد دیگر داستان توضیح داده می‌شود.

در روش غیرمستقیم، شخصیت‌ها از طریق عمل آنان با کمی شرح و تفسیر یا بدون آن، معرفی می‌شوند. در این روش، شخصیت‌ها در حین عمل نشان داده می‌شوند و ما از آنچه آنها می‌گویند و می‌کنند حدس می‌زنیم که چه نوع آدمی هستند؛ یعنی خواننده خود باید نتیجه بگیرد که شخصیت‌ها چه خصوصیت و خصلتی دارند.^۸ این بخش را با معرفی و بررسی چند شخصیت داستان پی می‌گیریم:

ضحاک

فرزند سبک‌سار و ناپاک شاه عربستان است که به تحریک ابلیس بر جاه و گاه پدر حریص شده و پدرکشی را در حماسه ایران بدعت می‌گذارد. در معرفی شخصیت ضحاک هردو شیوه مستقیم و غیرمستقیم به کار گرفته شده است. از همان ابتدا فردوسی او را کسی معرفی می‌کند که از مهر حتی بهره اندکی هم ندارد و دلیر و سبک‌سار و ناپاک است. بخش دیگری از شناخت خواننده نسبت به ضحاک با توصیف روزگار شهریاریش به دست می‌آید؛ روزگاری که در آن:

نهان گشت کردار فرزنانگان پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادویی ارجمند نهان راستی آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز، علوم انسانی و طب اسلامی
بله نیکی نرفتی سخن جز به راز
(۵/۵۱-۳)

همین وصف برای اینکه نشان دهد ضحاک چگونه شاهی است، کافی است. در جای دیگر که موبدان را برای تعبیر خوابش فراخوانده است، وصف تردید آنها در بیان حقیقت خواب (که نابودی ضحاک است) نشان‌دهنده خودکامگی و خیره‌سری اوست:

لب موبدان خشک و رخساره تر زبان پر ز گفتار با یک‌دگر
که گر بودنی بازگوییم راست به جانست پیکار و جان بی‌بهاست



وگر نشنود بودنی‌ها درست ببايد هم‌اکنون ز جان دست شست
(۶ - ۷ / ۵۵ - ۷۵)

همین پادشاه ستمگر بی‌رحم که هیچ‌کس جرئت سرپیچی از فرمان او را ندارد، چنان درمقابل کاوه و شجاعت او، درمانده و منفعل است که انتقاد حاضران (موبدان و مهتران) را موجب می‌شود:

چرا پیش تو کاوه‌ خام‌گوی بسان همالان کند سرخ روی
همه محضر ما و پیمان تو بدرزد پیچد ز فرمان تو
(۲ / ۶۳ - ۲۲۱)

و پاسخ ضحاک نشان می‌دهد که شوکت و اقتدار شاهی و فرمان‌روایی اش (که البته به‌معنای بزرگی و والایی شخصیتش نیست) هرگز نمی‌تواند مانع ایستادگی او درمقابل حق و حقیقت شود:

کی نامور پاسخ آورد زود که از من شگفتی ببايد شنود
که چون کاوه آمد ز درگه پدید دو گوش من آواز او را شنید
میان من و او ز ایوان درست توگفتی یکی کوه آهن برست
ندانم چه شاید بدن زین سپس که راز سپهری ندانست کس
(۶ / ۶۴ - ۲۲۳)

از این بخش داستان می‌توان برای اشاره به یکی از ویژگی‌های شخصیت‌پردازی توسط فردوسی اشاره کرد، درحالی‌که در بیشتر داستان‌های سنتی، شخصیت‌ها (به‌ویژه شخصیت‌های محوری) هرکدام مظهر مطلق صفتی ویژه است: مطلق خوب، مطلق بد، مطلق قدرتمند و ...؛ در داستان‌های شاهنامه اندک‌اند آنها که از نظر ویژگی‌های نفسانی، مظهر مطلق و بدون خلل یا استثناي نوع خویش باشند. قوی‌ترین گاهی

ضعیف‌ترین است و شجاع‌ترین گاهی دارای ضعف‌های عادی، و همین‌هاست که آنان را به زندگی و حوزه درک و لمس ما تا حدودی نزدیک می‌سازد.^۹

ضحاک که مظهر خودرایی و خودکامگی است، درمقابل کاوه، بی‌چاره و بی‌پاسخ است. چنین شخصیت بدکار و ناپاکی نباید سرانجامی جز نابودی به‌دست قهرمان داستان (رهبر نیروی خوبی) داشته‌باشد و خواننده نیز سرانجام ضحاک را چیزی جز این گمان نمی‌کند و نمی‌پذیرد. خوابی که نیز ضحاک در اواخر دوران شاهی‌اش می‌بیند، هم او و هم خوانندگان را به نابودی حتمی و گریزناپذیر او وعده می‌دهد.

فریدون

قبل از آنکه خود در داستان حضور یابد، از طریق تعبیر خواب ضحاک معرفی می‌شود. موبدی که آن خواب را تعبیر می‌کند، در معرفی کسی که می‌آید تا سر و بخت ضحاک را به‌خاک اندرآورد، می‌گوید:

۳۵ کجا نام او آفریدون بود زمین را سپهر همایون بود
چو او زاید از مادر پره‌نر بسان درختی شود بارور
به مردی رسد، برکشد سر به ماه کمر جوید و تاج و تخت و کلاه
به بالا شود چون یکی سئو برز، بله گردن برآرد ز پولاد گرز
(۹۶ / ۵۶ - ۹۰)

سپس فردوسی نیز او را به فرّ جمشیدی و کرداری به تابندگی خورشید وصف می‌کند و او را برای جهان به بایستگی باران می‌داند.

نخستین نمونه «پدرپرسی» در شاهنامه^{۱۰} است و هنگامی که شرح حال پدر را می‌شنود به نابودی ضحاک مصمم می‌شود.

فریدون نخستین کسی است که به دیدن سراسر جهان برآمده و جهان‌گردی را به‌قصد تجربه‌اندوزی آغاز کرده‌است.



باید یادآوری کرد که حضور فریدون در داستان ضحاک در همین جا خاتمه می‌یابد، اما شاهنامه با شرح پادشاهی او پی گرفته می‌شود. از همین رو در اینجا تنها به معرفی شخصیت فریدون تا آن هنگام که با غلبه بر ضحاک توانست شهریار جهان گردد می‌پردازیم، چراکه سخن درباره فریدون در مقام پادشاهی، سزاوار بحثی گسترده است. فریدون در این داستان، قهرمان (رهبر نیروی خوبی) است که علیه ضحاک (شخصیت شریر و رهبر نیروی بدی) قیام و او را نابود می‌کند؛ اگرچه انگیزه قیام او در اصل خون‌خواهی پدر است، اما همان‌گونه که خود نیز می‌گوید، گویی آمده است تا دوران هزار ساله حکومت ضحاک از دهافش را پایان دهد و راه‌ورسم دادگری و نیکی بیاموزد.

کاوه

مرد آهنگری است که به کاخ ضحاک می‌آید تا فرزندش را بازپس گیرد و ضحاک را مؤاخذه می‌کند که چرا مغز فرزندان من باید خوراک مارهای تو شود؟ ورود کاوه به دربار ضحاک هم‌زمان است با حضور موبدان و مهترانی که ضحاک آنها را فراز آورده تا بر دادورزی و درست‌کاری او گواهی دهند. پس ضحاک ناگزیر است فرزند کاوه را رها کند تا مصداق داد و راستی باشد. درمقابل از کاوه می‌خواهد که او نیز بر آن محضرگواه باشد، اما

چو برخواند کاوه همه محضرش
 خروشید کای پای‌مردان دیو
 همه سوی دوزخ نهادید روی
 نباشم بدین محضر اندر گوا
 خروشید و برجست لرزان ز جای
 سبک سوی پیران آن کشورش
 بریده دل از ترس کیهان‌خدیو
 سپردید دل‌ها به گفتار او
 نه هرگز براندیشم از پادشا
 بدرید و بسپرد محضرپای

(۶۳/۱۷-۲۱۳)

سپس از درگاه خارج شده و از چرمی که آهنگران هنگام زخم درای می‌پوشند،
درفشی می‌سازد و هواداران فریدون را فرامی‌خواند، به‌این ترتیب:

بدان بی‌بها ناسزاوار پوست پدید آمد آوای دشمن ز دوست
(۶۴/۲۳۴)

شجاعت و بی‌باکی کاوه از حضور در دربار به‌قصد پس‌گرفتن فرزندش و نیز
مؤاخذه و سرزنش ضحاک آشکار است و وقتی پررنگ‌تر می‌شود که به‌صراحت
اعلام می‌کند که بر آن محضر گواهی نمی‌دهد و از پادشاه نیز نمی‌ترسد، تا همگان
باور کنند که از این کار واهمه‌ای ندارد؛ محضر را پاره کرده، به پای می‌سپرد و
اقدام او چنان ناگهانی، شجاعانه و باورنکردنی است که راه هر واکنش و مقاومتی را
بر ضحاک می‌بندد.

کاوه قهرمان اصلی داستان نیست، اما اهمیت و ارزش حضورش در داستان، کمتر
از قهرمان هم نیست. حضور او ناگهانی و کوتاه، اما مفید و مؤثر است. اگر بخواهیم
مهم‌ترین پشتیبان یا حداقل زمینه‌ساز پیروزی فریدون را بیابیم، بی‌شک کسی جز
کاوه نخواهد بود، چه هم اوست که نام‌داران یزدان‌پرست را به هواخواهی فریدون
فرامی‌خواند و همگان را آگاه می‌سازد که

ضحاک، مهتر آهرمن است جهان‌آفرین را به دل دشمن است
(۶۴/۲۳۳)

کاوه بارزترین نمونه شخصیت‌پردازی غیرمستقیم در داستان ضحاک است؛ یعنی ما او
را از آنچه گفته و کرده می‌شناسیم. تنها صفاتی که فردوسی به او نسبت می‌دهد
«ستم‌دیده و دادخواه» است و شناخت بهتر و بیشتر نسبت به کاوه از گفت‌وگوی او با
ضحاک به‌دست می‌آید و آن‌گاه که بی‌پروا از گواهی بر محضر ضحاک سر‌بازمی‌زند و

مردمان را نسبت به وجود اهریمنی او آگاه می‌کند کامل می‌شود. خوانندگان از این ره‌گذر، کاوه را ستم‌دیده‌ای ستم‌سوز، دادخواه و البته شجاع و بی‌باک می‌یابند.

مرداس

مرداس شاه عربستان و پدر ضحاک است و با صفاتی چون گران‌مایه، نیک‌مرد، سر تازیان، مهتر نام‌جوی و شاه آزادمرد به خواننده معرفی می‌شود. به خدای ترسی و دادودهش نیز ستوده شده‌است. هنگامی که ابلیس به وسوسه و تحریک ضحاک برای کشتن پدر موفق می‌شود، چاه عمیقی درراه او به‌سوی بوستان (عبادتگاهش) برمی‌کند و مرداس به چاه فرو افتاده و می‌میرد.

حضور او در داستان به‌همین اندازه است. هیچ کردار و گفتاری از او در داستان نیامده که منشاء اثر یا خالق حادثه‌ای باشد، جز آنکه با مرگش ضحاک بیدادگر بر تخت و گاه او می‌نشیند و افسر تازیان به‌سر می‌نهد.

فردوسی در این داستان از هردو شیوه شخصیت‌پردازی مستقیم و غیرمستقیم بهره گرفته‌است. برای نمونه، مرداس را تنها با توصیف هرچند کوتاه فردوسی از خصوصیات او می‌شناسیم (مستقیم)، کاوه را از طریق آنچه گفته و انجام داده (غیرمستقیم) و ضحاک و فریدون را هم از زاویه نگاه و بیان فردوسی و هم با آگاهی از آنچه گفته یا کرده‌اند (ترکیب هردو شیوه).

در تعریف شخصیت‌پردازی مستقیم آمد که گاه از زاویه دید فردی در داستان خصوصیت‌ها و خصلت‌های شخصیت‌های دیگر داستان توضیح داده می‌شود. مصداق این قسمت از تعریف را در معرفی آبتین (پدر فریدون) از زبان فرانک (مادر فریدون) می‌بینیم.

زاویه دید

زاویه دید یا زاویه روایت، نمایش‌دهنده شیوه‌ای است که نویسنده با آن مصالح و مواد داستانی خود را به خواننده ارائه می‌کند و در واقع رابطه نویسنده را با داستان نشان می‌دهد.

به عبارت روشن‌تر، زاویه دید، روش روایت داستان است. اینکه مثلاً راوی خود نویسنده باشد (زاویه دید بیرونی) یا یکی از شخصیت‌های داستان (زاویه دید درونی).^{۱۱}

قصه‌های کهن، زاویه دید یک‌نواختی داشتند و خود نویسندگان، نقال‌گونه آن را با همان شیوه سنتی روایت می‌کردند.

شاهنامه نیز از همین دست است. بخش عمده داستان‌ها در شاهنامه «زاویه دید بیرونی» دارند و توسط دانای کل نامحدود (سوم شخص) روایت می‌شود. در این شیوه، راوی، خود نویسنده است و رابطه او با جهان داستان، شبیه رابطه آفریدگار با کائنات است.

به این معنی که نویسنده اختیارات بی‌شمار دارد (فعال مایشاء و همه‌چیزدان است). او آزادانه به همه‌جا سر می‌کشد. از همه‌جا و همه‌کس، حتی نیات، افکار و عواطف اشخاص خبر می‌دهد و حتی بنابه ضرورت، جریان داستان را متوقف می‌کند و راجع به حالات، حوادث و افراد به تحلیل و تفسیر می‌پردازد. این شیوه وسیع‌ترین عرصه داستان‌پردازی را در اختیار نویسنده می‌گذارد.

در داستان ضحاک نیز فردوسی (در مقام راوی) ما را از وقایع و جزئیات آنها آگاه می‌کند؛ از سویی آنچه را بر فریدون (قهرمان اصلی) می‌گذرد شرح می‌دهد و از سویی دیگر آنچه را ضحاک پشت‌سر می‌گذارد؛ توضیح و توصیف درمورد هریک را هر قدر لازم است بیان می‌کند و به‌هنگام رها کرده، به سراغ دیگری می‌رود.



خواننده درمی‌یابد که چه چیزی موجب رویارویی ضحاک و فریدون - دو نیروی خوبی و بدی - درمقابل یکدیگر می‌شود.

از آن‌جاکه در شیوه‌ی روایت از زاویه دید دانای کل، نویسنده از همه‌چیز و همه‌کس خبر دارد، حالات و افکار را نیز بیان می‌کند تا داستان، تأثیرگذارتر و ارتباط خوانندگان با شخصیت‌ها تقویت شود:

• ما را از انگیزه ابلیس که غذای ماران را مغز مردم تعیین کرده، آگاه می‌سازد:

نگر تا که ابلیس از این گفت‌وگوی چه کرد و چه خواست اندرین جست‌وجوی مگر تا یکی چاره سازد نهان که پرداخته گردد ز مردم جهان
(۱۶۳-۴/۴۸)

• خواب ضحاک نیز توسط فردوسی (راوی) بیان می‌شود:

چنان دید کز کاخ شاهنشهان سه جنگی پدید آمدی ناگهان
دو مهتر یکی کهتر اندرمیان به بالای سرو و به فر کیان
کمر بستن و رفتن شاهوار به چنگ اندرون گرزه گاوسار
دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ نهادی به گردن برش پالهنگ
همی تاختی تا دماوند کوه پشته‌گاه علوم انسانی و کشتان و دوان از پس اندر گروه
(۴-۸/۵۳-۴۴)

• ترس و تردید موبدان را در بیان حقیقت و تعبیر خواب ضحاک توصیف می‌کند تا استبداد و خیره‌سری ضحاک بیش‌ازپیش آشکار شود:

لب موبدان خشک و رخساره تر زبان پر ز گفتار با یک‌دگر
که گر بودنی بازگوئیم راست به جانست پیکار و جان بی‌بهاست
وگر نشنود بودنی‌ها درست بیاید هم‌اکنون ز جان دست شست
سه روز اندرین کار شد روزگار سخن کس نیارست کرد آشکار

همه موبدان سر فکنده نگون پر از هول دل، دیدگان پر ز خون ...
(۱-۶-۵۵ / ۸۱ و ۸-۷۵)

این شیوهٔ روایت، به خالق داستان اجازه می‌دهد که هرکجا خواست یا شایسته بود به اظهار نظرات و عقاید خویش بپردازد یا از آن بخش داستان بهره گیرد و خواننده را به نکته‌ای آگاه ساخته یا اندرز دهد:

• تنها توجیه و دلیلی که برای گستاخی ضحاک در کشتن پدر می‌یابد، تردید در گوهر اصالت اوست:

به خون پدر گشت هم‌داستان ز دهقان شنیدم من این داستان
که فرزند بد گر شود نره شیر به خون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانش سخن دیگر است پژوهنده را راز با مادر است
(۷/۴۶-۱۱۵)

• پس از بیان چگونگی کشته‌شدن جمشید به دست ضحاک، خوانندگان را به ۴۱ گریزناپذیری مرگ و بی‌اعتباری دنیا، یادآور می‌شود:

چه باید همه زندگانی دراز چو گیتی نخواهد گشادنت راز
همی پروراندت با شهد و نوش جز آواز نرمت نیاید به گوش
یکایک چو گویی که گسترد مهرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
یکی نغزه بازی برون آورد به دلت اندرون درد و خون آورد
(۱۹۱/۵۰ و ۹-۱۸۷)

زاویهٔ دید در داستان، به نویسنده اجازه می‌دهد که هرچه می‌خواهد ببیند و بر شخصیت‌های خاصی تأکید بورزد. نویسنده به شیوهٔ دیگری نیز می‌تواند بر جزئیات پرمعنی تکیه کند که آن شیوهٔ «شرح و توصیف» است. این شرح و توصیف یا از طریق خود راوی داستان یا توسط شخصیتی در «صحنه» داستان صورت می‌گیرد.^{۱۲}



از این رو، در ادامه نگاه کوتاهی به صحنه و صحنه‌پردازی در داستان ضحاک می‌افکنیم.

صحنه و صحنه‌پردازی

اصطلاح صحنه و صحنه‌پردازی وقتی برای نمایش می‌آید، به معنای زمینه و تزئینات قابل‌رؤیت «صحنه نمایش» است، اما به معنای وسیع‌تری هم آمده و آن وقتی است که برای «شعر» به‌ویژه داستان به‌کار برده می‌شود و بیانگر مکان و زمان و محیطی است که «عمل داستانی» در آن به‌وقوع می‌پیوندد؛ بنابراین اصطلاح صحنه را می‌توان به‌عنوان عصر و دوره‌ای از تاریخ کشوری به حساب آورد.^{۱۳}

بر اساس این تعریف، صحنه در داستان ضحاک (بدون در نظر گرفتن بخش آغازین)، ایران در دوره هزار ساله پادشاهی ضحاک است. بد نیست همین‌جا به این نکته اشاره شود که گاه‌شماری انسان کهن منطبق با زمان کیفی بوده است و نه زمان کمی؛ بنابراین نسبت‌هایی که برای زمان در عصر اساطیری شاهنامه ذکر شده سروکار با حقایق دارد نه واقعیات؛ مثلاً اگر طول سلطنت ضحاک هزار سال گفته شده، نقش این عدد در درجه نخست، رساندن نسبت استقرار بیداد و شر در ظرف سه هزاره کیهانی است.^{۱۴} پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یکی از توصیف‌های خوب و صحنه‌پردازی‌های زیبا و جان‌دار در این داستان، «توصیف صحنه همراهی مردم با فریدون در نبرد با ضحاک» است. بیان دقیق و هنرمندانه فردوسی در این بخش، بیزاری و خشم مردم را نسبت به ضحاک به‌خوبی نشان می‌دهد و اشاره‌ای است به محبوبیت فریدون و اقدام ظلم‌ستیزانه و دادخواهانه او نزد مردمی که از درد ضحاک پر خون بدند:

کسی کش ز جنگاوری بهر بود

همه بام و در مردم شهر بود

که از درد ضحاک پر خون بدند

همه در هوای فریدون بدند

ز دیوارها خشت وز بام سنگ
بیارید چون ژاله ز ابر سیاه
به شهر اندرون هرکه برنا بدند
سوی لشکر آفریدون شدند
خروشی برآمد ز آتشکده
همه پیر و برناش فرمانبریم
نخواهیم بر گاه ضحاک را
سپاهی و شهری به کردار کوه
از آن شهر روشن یکی تیره گرد

به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ
پئی را نبند بر زمین جایگاه
چه پیران که در جنگ دانا بدند
ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند
که بر تخت اگر شاه باشد دده
یکایک ز گفتار او نگذیریم
مرآن ازدهادوش ناپاک را
سراسر به جنگ اندر آمد گروه
برآمد که خورشید شد لاجورد
(۵- ۱۹/۷۴ - ۴۰۹)

نباید فراموش کرد که فردوسی نه تنها در این داستان که در تمام شاهنامه اندازه و چگونگی توصیف را به خوبی می دانسته و رعایت کرده است. هر جا لازم است از توصیف درمی گذرد و برعکس در مواردی، یک صحنه و حتی یک حرکت کوچک را چنان برجسته می کند که خود دنیایی از تأمل و حرف و پیام را پدید می آورد.

نتیجه گیری

داستان ضحاک، شرح و روایت زندگی ضحاک است از آن هنگام که پس از کشتن پدر به تخت می نشیند تا وقتی که به دست فریدون به بند کشیده می شود. در این میان از وقایع دیگری نیز سخن به میان آمده است که زنجیروار به هم پیوسته است.

نگاهی به وقایع مطرح شده در این داستان نشان می دهد که ترتیب و توالی منطقی حوادث به خوبی رعایت شده است. به طور کلی نه تنها در این داستان که در داستان های دیگر شاهنامه نیز کمتر با عمل یا حادثه ای روبه رو می شویم که زمینه علی و انگیزه های آن به خوبی پرورش نیافته باشد؛ در حالی که در داستان های قدیم به



موارد فراوانی برمی‌خوریم که حادثه یا تحولات ناگهانی شخصیتی بدون پرداختن زمینه‌ها و عواملی که بروز آن را توجیه کند، اتفاق می‌افتد. بنابراین می‌توان گفت یکی از تفاوت‌های مهم داستان‌های شاهنامه درمقایسه با دیگر داستان‌های قدیم، داشتن طرح (پی‌رنگ) قوی‌تر است. همچنین، درحالی‌که یکی از ویژگی‌های شخصیت‌ها در داستان‌های قدیم این است که مطلقاً خوب یا بد هستند، در داستان‌های شاهنامه اندک‌اند آنها که از نظر ویژگی‌های انسانی، مظهر مطلق نوع خویش باشند. نمونه این شخصیت‌پردازی ضحاک است که در اوج خودکامگی، ضعیف و نالایق است.



ژورنال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

- ۱- تسلیم، علی: «نگاهی اسطوره‌شناسی به داستان ضحاک و فریدون براساس نظریه یونگ»، مجله علوم اجتماعی انسانی دانشگاه شیراز، ص ۵۳-۶۴.
- ۲- سرامی، قدمعلی: *از رنگ گل تا رنج خار* - شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه - ص ۶۵-۷۵.
- ۳- میرصادقی، جمال: *عناصر داستان*، ص ۳۲.
- ۴- روزبه، محمدرضا: *ادبیات معاصر نثر*، ص ۲۲.
- ۵- میرصادقی، جمال: همان، نیز رک به آلوت، میریام: *رمان به روایت رمان‌نویسان*، ص ۳۴۵ و فورستر، ادوارد مورگان: *جنبه‌های رمان*، ص ۱۱۳ و مستور، مصطفی: *جنبه‌های داستان کوتاه*، ص ۱۳ و ۱۴.
- ۶- ابیات و نشانی آنها (شماره صفحه / شماره بیت) از شاهنامه به کوشش دکتر سعید حمیدیان است.
- ۷- حمیدیان، سعید: *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، ص ۴۰.
- ۸- میرصادقی، جمال: همان، ص ۸۳-۹۰، نیز رک به روزبه، محمدرضا: همان، ص ۳۴ و مستور، مصطفی: همان، ص ۳۳.
- ۹- حمیدیان، سعید: همان، ص ۵۸.
- ۱۰- یکی از گونه‌های پرسش و پاسخ در شاهنامه، پدرپرسی قهرمانانی است که به مناسبتی دور از پدر زیسته‌اند یا نام و نشان پدر را از آنها پنهان کرده‌اند. به سراغ مادر یا آنکه برای آنها حکم مادر دارد، رفته و نام و نشان پدر را جویا می‌شوند. فریدون و سهراب و داراب از این گونه‌اند.
- ۱۱- میرصادقی، جمال: همان، ص ۳۸۲.
- ۱۲- همان، ص ۴۴۷.
- ۱۳- همان، ص ۴۴۷ و ۴۸ و نیز رک به روزبه، محمدرضا: همان، ص ۳۶ و مستور، مصطفی: همان، ص ۴۶ و ۴۷.
- ۱۴- برای آگاهی بیشتر بنگرید به *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی* (مصادق‌های ویژگی‌های داستان‌های سلطنتی در شاهنامه، ص ۲۸-۳۰)



منابع

- آلتوت، میریام: *رمان به روایت رمان‌نویسان*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: مرکز، ۱۳۸۶.
- امینی، محمدرضا: «تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون براساس نظریه یونگ»، *مجله علوم اجتماعی انسانی دانشگاه شیراز*، ش ۲ (پیاپی ۳۴)، ص ۵۳-۶۴، ۱۳۸۱.
- تسلیم، علی: «نگاهی اسطوره‌شناسی به داستان ضحاک»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، ش ۱۵۰، صص ۱۵۷-۱۷۶، ۱۳۸۴.
- حمیدیان، سعید: *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: مرکز، ۱۳۸۲.
- روزبه، محمدرضا: *ادبیات معاصر نثر*، تهران: روزگار، ۱۳۸۱.
- سرامی، قدمعلی: *از رنگ گل تا رنج خار* - شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه - تهران: علمی فرهنگی، (؟).
- فردوسی، ابوالقاسم: *شاهنامه*، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۸۲.
- فورستر، ادوارد مورگان: *جنبه‌های رمان*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: شرکت انتشارات کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳. *گامه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
- مستور، مصطفی: *جنبه‌های داستان کوتاه*، تهران: مرکز، ۱۳۸۴.
- میرصادقی، جمال: *عناصر داستان*، تهران: سخن، ۱۳۷۶.

